

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین

الطاهرین المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

بحثی که بود راجع به صحیح و اعم به این جا رسید که یکی از آثاری که ذکر کردند برای تمسک به اطلاق و مسالهی براءت و اشتغال عرض کردیم انصافاً این دو تا اثر بر این جهت بار نمی شود و عملاً هم عرض کردیم ما در فقه در اصول در مسائل فقهی ندیدیم بگویند مساله مبتنی است بر صحیح و اعم البته صحیح و اعم بحث اصولی نیست البته مرحوم آقای خوئی هم یک جا فرمودند و یک جا اشاره کردند من اهم ابحاث الاصول عرض کردیم ایشان اصلاً مسالهی اصول نیست مقدمات یکی از مسائل اصولی است.

عرض کردیم اگر این ثمره ای که گفتند درست باشد برای اطلاق و براءت ، اطلاق ، تمسک به اطلاق و انعقاد اطلاق و کیفیتش این مسالهی اصولی است این مقدمه ای مسالهی اصولی است. مسالهی اصولی در فقه تاثیر می کند این در اصول تاثیر می کند از این جهت می شود .

و عرض هم کردیم این که در مثل کفایه بحث صحیح و اعم را جزو مقدمات آورده گفتیم مقدمه ای کفایه سیزده تا مقدمه است یکی اش صحیح و اعم است این به اصطلاح این روش درست است چون اصلاً جزو مسائل اصول نیست اما مقدمات مسائل اصول است اگر قبول کردیم.

به این مناسبت وارد بحث دیگری شدیم که خیلی از اطلاقاتی که ادعا می کنند اطلاق دارد در حقیقت اطلاق نیست این نکته ی دیگری مطرح است چند تا مثال عرض کردیم در این جهت یکی اش مثلاً فاغسلوا وجوهکم وایدیکم که عده ای از اهل سنت گفتند اطلاق دارد چه دست راست را مقدم بکنید چه دست چپ ترتیب شرط نیست.

عرض کردیم توضیحاتش را عرض کردیم که این اطلاق ندارد روایت نهایش این است که ممکن است این آیه ی مبارکه ناظر به فریضه باشد. عرض کردیم از مجموع روایات اهل بیت استفاده می شود احکام شریعت به یک منوال واحدی نیستند بخشی از آنها به عنوان فرائض هستند که به عنوان به قول معروف چارچوب اصلی را تشکیل می دهند مثل چار دیواری خانه با سقفش و بعضی ها هم به عنوان سنن هستند. مثلاً این خود غسل یدین جزو فریضه است اما اینکه دست راست مقدم باشد جزو سنن النبی است یعنی پیغمبر اکرم صلوات الله وسلامه علیه دائماً دست راست را مقدم کردند. و عرض کردیم در روایت صحیحه فضیل دارد فصارت السنة عدیل الفریضة ، سنت مثل فریضه می شود.

عرض کردیم سنن رسول الله هم به طور کلی بر دو قسم سنن دائمی و سنن موقت و کرارا عرض کردیم که یکی از عوامل اساسی اختلاف در بین فقهای اسلامی نه فقط شیعه یکی از اساسی ترین اختلاف در بیان فقهای اسلام وقتی که جمع آوری سنن را کردند بحث در این شد که آیا این جزو سنن ثابت است یا جزو سنن موقت و گاهی هم اختلاف مذهب است فرض کنید مثلاً در مذهب اهل سنت این که گوشت الاغ حرام باشد به خاطر این که در سال خیر پیغمبر فرمودند این را جزو سنن ثابت پیغمبر گرفتند در روایات ما سنن موقت گرفتند.

یعنی در طریقه‌ی اهل بیت این جزو سنن موقت آمده به خاطر یک مشکلی بوده که می‌خواستند غنائم بار کنند به شهر برسانند به مدینه بین خیر و مدینه به نظر الان هم دویست و پنجاه کیلومتر است، حضرت فرمودند الاغ‌ها را نکشید و نخورید برای اینکه بار را برسانیم، غنائم را برسانیم به شهر مدینه و لذا جزو سنن موقت رسول الله است.

و این همین طور ادامه دارد الان یک عده از مسائل حج که بین ما و اهل سنت، مثلاً حلق می‌کنند در خارج منی، در روایات ما دارد که حلق باید در منی باشد این حلق در خارج منی این بحث، و اینکه پیغمبر در منی حلق کردند در این بحثی نیست انما الکلام که این جزو سنن ثابت‌ی رسول الله است یا جزو سنن موقت رسول الله است.

و عرض کردیم یک نکته‌ی اساسی که در اینجا مطرح است که آن نکته خیلی مهم است اینجا معامله‌ی اطلاق و تقیید یا عام و خاص نمی‌کنیم چون دو سنخ حکم هستند ما به یک مناسبتی که عرض کردیم اصطلاح تخصیص و بعدها تقیید در فقه اسلامی وارد شد تا آن جایی که من خبر دارم برمی‌گردد به اواخر قرن اول و اوائل قرن سوم، عرض کردیم شافعی در کتاب الرساله تصریح می‌کند خذ من اموالهم صدقه عام است خصصه رسول الله به ۹ چیز و در همان جا هم تصریح می‌کند به اینکه اصل زکات فریضه بود این ۹ چیز سنن رسول الله است ما به این مناسبت توضیح دادیم که فرق این دو تا با همدیگر فرق می‌کند.

ما اگر بگوییم آیه‌ی مبارکه اطلاق دارد روایتی که می‌گوید به دست راست تقیید می‌زند یا آن آیه عموم دارد، آن روایت به ۹ چیز تخصیص می‌زند این معنایش بیان جدی و بیان مراد جدی از آیه می‌شود اما اگر قائل به سنن و فریضه شدیم نه اصل زکات می‌شود فریضه و تعیین آن ۹ مورد می‌شود جزو سنن پیغمبر، البته سنن دائمی پیغمبر.

آن وقت در روایات ما عرض کردیم روایات امام صادق دارد ان الله فرض الزکاة و سننها رسول الله فی تسعة اشياء بعد هم دارد و عفی عما، این دیگر خیلی تعبیر زیباست دیگر. یعنی پیغمبر راجع به بقیه عفو کردند چیز دیگری قرار ندادند و این عفو هم ظاهراً عفو است دائمی یعنی هم چنان که سنتش در ۹ مورد دائمی بود عفو ایشان هم دائمی است. اگر این طور ما معنا کنیم دیگر این تخصیص نیست این معنایش این نیست که آیه‌ی مبارکه خذ من اموالهم از ۹ چیز آیه به عموم خودش محفوظ است.

آن که رسول الله سنت قرار داد ۹ چیز است و خود رسول الله هم عفا سوی ذلک، و لذا عرض کردیم یکی از بهترین راهها چون راههای متعددی اخیرا از معاصیر رفتند برای اینکه تعدی از موارد منصوبه در باب زکات عرض کردیم یکی از بهترین راهها این است این راههای که گفته شده این راهها خیلی درست نیست، یکی از بهترین راهها در حقیقت همین است که پیغمبر عفو کردند اگر حاکم حاکم صحیحی باشد می تواند در مواردی که پیغمبر عفو کردند و روی مصالحی که و شواهدی که عرض کردیم دیگر حال تکرارش نیست قرار بدهد و لذا در روایات ما آمده که امیرالمؤمنین در اسب زکات قرار دادند با اینکه اسب جزو ۹ چیز نیست.

عرض کردیم منافات ندارد، اگر روایت تقیه نباشد، عرض کردم. چون دارد این کار را در روایت ما ندارد من در کتب خودمان ندیدم در کتب اهل سنت که عمر در اسب زکات قرار داد. ظاهرا در مال التجاره هم باز همان عمر قرار داد باز در تجارت خارجی هم آن که مسلم است به اصطلاح عمر زکات قرار داد. و در مال التجاره روی قاعدهی عمومی زکات است. چون عرض کردیم در اسلام قاعدهی عمومی زکات دو و نیم درصد است به طور کلی اصل اولی اش دو و نیم درصد است البته کم و زیاد دارد. تا یک درصد هم داریم تا ده درصد هم داریم اما اصل اولی اش دو و نیم درصد است.

آن وقت در باب اسب عمر اصلا به درصد حساب نکرده گفته اسب یک دینار مثلا کذا دو دینار این طوری، در باب زکات مال التجارة روی دو و نیم درصد است عرض کردیم مراد از زکات مال التجارة اینکه انسان مالی را داشته باشد و به عنوان تجارت برای خرید و فروش لکن این مال در زندگی در دکان او به مدت یک سال مانند در انبار او به مدت یک سال مانند آن وقت باید زکاتش را بدهد. بعضی از آقایان را هم دیدم که احتیاط وجوبی کردند در فقهای شیعه که زکاتش داده بشود عرض کردیم ثابت نیست این قطعا تقیه است خود اهل سنت هم ندارند در زکات مال التجارة قطعا روایاتش حمل بر شایع خارجی می شود که حمل بر تقیه باشد.

عرض کنم به این که آن وقت مراد از مال التجارة این است یعنی مالی را داشته خرید و فروش می کند انبار دارد حالا یا گندم دارد، پتو دارد، فرش دارد حالا هر چه که هست مختص به چیزی نیست این را عرض کرده برای تجارت برای فروش، فروش نرفت، تا یک سال در انبار او ماند فروش نرفت آن وقت باید دو و نیم درصد قیمت آن را زکات بدهد، زکات مال التجارة مثل قاعدهی معروف در باب زکات روی نقدین، دو و نیم درصد است.

زکات شتر هم که می گویند در پنج تا شتر یک گوسفند، ده تا، همان دو و نیم درصد است آقایان توجه نکردند تا بیست و پنج تا دو و نیم درصد است، چون در آن زما نرخ استاندارد این بود هر شتری هشت تا گوسفند بود در پنج تا شتر، پنج تا شتر، پنج ضرب در هشت

می شود چهل تا هر چهل تا یک گوسفند است، این که در پنج تا شتر این هم روی نرخ آن زمان بوده است. توجه نکردند خیال کردند روی تعبد خاصی است این همان نسبت دو و نیم درصد است اصل زکات را .

بله زکات مال التجاره یعنی این سه تا زکاتی را که قرار داده اگر درست باشد زکات اسب از قواعد خارج است، زکات مال التجاره دو و نیم درصد است و زکات تجارت خارجی یعنی جنسی را از حجاز یا همین عربستان امروز بیاورد یا از یمن بیاورد به عراق البته این خارجی ، خارج از دنیای اسلام نیست . خارجی مثل الان ما می گوئیم ولایت یا می گوئیم استان فرض کنید از حجاز بیاورد به عراق، از عراق بیاورد مثلاً به ری منطقه ی ری یا از ری بیاورد به خراسان مراد از تجارت خارجی، مرزها نیرو به اصطلاح طنابی می گذاشتند هر تاجری که می آمد جلوی طناب نگهش می داشتند امروز هم زنجیر می گذارند اموالش را حساب می کردند چه چیزی همراهش است ده درصدش را می گرفتند. زکات مال التجاره ده درصد و عرض کردیم زکات ده درصد متعارف عند العرب بود. اصلاً متعارف عند العرب قبل از اسلام زکات ده درصد بود در غنائم بیست و پنج درصد بود که اسلام کرد بیست درصد ، غنائم جنگی در اموال عمومی زکات ده درصد بود که این همین زکات را در تجارت خارجی عمر قرار داد.

البته ما در روایت عرض کردیم باز هم اینکه روایت صریحی از سنن پیغمبر داریم که عشر را برداشتند درصد را برداشتند در روایات ما نیست در متون عامه در نامه هایی که پیغمبر به اهل یمن نوشتند یکی اینکه لا تعشروا دیگر شما ده درصد ندهید، عشر را برداشتند در سال هشتم دو و نیم درصد و پنج درصد و ده درصد را به شرحی که سابقاً

پس بنابراین بحثی که در اینجا هست بحث سنت و فریضه است بحث تخصیص نیست آن وقت من دیروز باز یک توضیحی را عرض کردم چون توضیح خیلی ضروری است و آن اینکه اصولاً عده ای از اهل سنت دیروز هم عرض کردیم شافعی را نمی دانم اعتقادشان این است که سنت هم در قرآن آمده ما اصطلاحاً می گوئیم سنت ما فرضه الله و فریضه و سنت ما سنه النبی خوب دقت کنید این حرف ماست. آنها می گویند سنت ما جاء فی الكتاب لکن ما نمی فهمیم رسول الله فهمید، پس اگر خداوند فرمود خذ من اموالهم صدقة و پیغمبر در سنتشان روی ۹ چیز قرار دادند این ۹ چیز در قرآن آمده این چیزی نیست که پیغمبر سنه، لکن در روایات ما دارد که سن رسول الله وعفی ، ببینید عفی عما سوی ذلک کاملاً واضح است که این امر به رسول الله برمی گردد.

یکی از حضار : تفویض به ایشان شده است ؟

آیت الله مددی : بله تفویض شده است. و سنّها رسول الله فی تسعة اشیاء وعفی عما سوی ذلک تصریح دارد.

یکی از حضار : ما ينطق عن الهوى ان هو الا وحى يوحى چه ؟

آیت الله مددی: آن جای خودش است اشکالی ندارد یکی از یوحی هم این بوده که حق جعل برایش بوده آن روایاتی که می گوید تفویض همین است. حالا مناقشات دیگری هم شده حالا چون دیگر از بحث خیلی خارج می شود راجع به ما ينطق عن الهوى صحبت ها هست لکن ظواهر روایات اهل بیت این جزو امور واضح است. حالا من این

یکی از حضار: روایات ما تاکید دارد هر حکمی که ما گفتیم از قرآن پرسید و ما آیه ی قرآن را به شما می گوئیم.

آیت الله مددی: بله، ما من شیء الا وجرى فيه كتاب او سنة بله آن راجع به مثلا می گوید از قرآن پرسید می گویم مثلا فلان مطلب این را به رسول الله گفت می گوید بله فرمود پیغمبر ما ينطق، یعنی به یک آیه تمسکا به آیه ی ما آتاكم الرسول فخذوه، چون پیغمبر گفت قبول کنید به این هم تمسک شده. عرض کردم دیگر وارد آن بحث تفویض و روایات نمی شویم آن بحث خاص خودش است سابقا هم متعرض شدیم دیگر حالا، یعنی مخصوصا در دوره ی اول اصول خیلی مفصل دوره ی دوم مختصر تر متعرض آیات شدیم و روایاتی که در این مقام وارد شده است.

عرض کنم خدمت با سعادتان این خلاصه ی طرح، حالا یک مثال دیگری که معلوم می شود این بحث سنت و فریضه به این آسانی که ما می گوئیم نبوده است.

یک اختلافی بین حمران و بین زراره، حمران خیلی جلیل القدر است اما چون به اندازه ی زراره روایت ندارد خیلی مشهور نیست برادر زراره است و الا درباره اش گفتند من حواری حضرت سجاد، حمران بن اعین، یک بحثی بین حمران و زراره می شود، خیلی عجیب است، خوب زراره که شاید در میان اصحاب ما اجل شانا از ایشان نداشته باشیم، زراره اعتقادش این بود که اوقات فرض من الله چون در روایات عامه هم دارد در این روایت ما هم اشاره دارد که جبرئیل آمد اوقات را به رسول الله داد مثلا اول ظهر یک نماز خواند آخر وقت ظهر اول وقت اذان، بعد فرمود ما بین هما وقت. زراره معتقد بود که اوقات فرض من الله، حمران معتقد بود که سنة سنه رسول الله یعنی وقتی بحث می کشد بین دو تا برادر با این جلالت شأن معلوم می شود این بحث خیلی سابقه دارد بعد به حضرت صادق عرض می کنند، حضرت می فرمایند حق با حمران است. خیلی عجیب هم هست، قاعده نزد ما این است که حق با زراره باشد چون اجل شانا، بعد زراره خدمت حضرت عرض می کند آقا مگر جبرئیل نیامد اوقات را بر رسول الله، یعنی وحی الهی بود دیگر، حضرت می فرمایند بله جبرئیل آمد گفت این اول وقت این آخر وقت رسول الله در اول وقت، جعل نهایی از رسول الله بود.

به قول ما امروزی ها جبرئیل بیان موضوع کرد جعلش از رسول الله بود، خیلی تعبیر عجیبی است، جعل اوقات از رسول الله است. روایت صحیح هم هست یعنی این مساله ای را که خدمت شما عرض کردیم یک مساله ای است که از قرن دوم در دنیای شیعه مطرح شده

در مثل مساله‌ی وقت ، خوب این از یک طرف از یک طرف دیگر شاید شما بگویید اولاً در روایات لا تعاد، لا تعاد الصلاة الا من خمس ، یکی اش وقت است. خود لا تعاد به ظاهرش این است که وقت جزو فريضه باشد چون در ذیل لا تعاد دارد و ان السنة لا تنقض الفريضة یعنی این روایت می‌خواهد بگوید وقت جزو فرائض است جزو سنن نیست، مضافاً به اینکه وقت در خود قرآن آمده خوب اقم الصلاة لدلوك الشمس الى غسق الليل، ان الصلاة كانت كتاباً موقوتاً این که در خود قرآن آمده.

چطور وقت را در این روایت امام می‌فرماید که سنه رسول الله ، جبرئیل موضوع را نشان داد تصمیم‌گیری اش با رسول الله است. دقت کردید ؟ البته این منشاء اشکال در زراره نیست، یک روایتی داریم که لو لا ان اشق علی امتی لاخرت العشاء الى ثلث الليل مرحوم آقای خوئی اشکال می‌کنند که روایت دلالت نمی‌کند، چون معروف است بین اهل سنت همه‌ی نمازها تقدیمش در اول وقت مستحب است الا نماز عشاء تاخیرش الى ثلث الليل مستحب است به خاطر این روایت .

تمسکشان هم این است که اینجا معلوم می‌شود مصلحت در تاخیر بوده لکن پیغمبر بیان نفرموده است. لولا ان اشق علی امتی ، آن وقت لذا این را ما بحث دیگری کردیم آیا با ادراک مصلحت جعل حکم می‌شود کرد یا نه ؟ لولا ان اشق علی امتی، ظاهراً در دو سه موضوع لا مرتهم بالسباح لولا ان اشق علی امتی لاخرت العشاء ، آقای خوئی اشکال فرمودند به اینکه این روایت نمی‌گوید که لولا ان اشق علی امتی می‌گویند مستحب است نماز تا ثلث لیل ، آخر ، من نماز را عقب می‌اندازم، من رسول الله نماز را تا ثلث لیل عقب می‌اندازم و این معنایش این نیست که استحباب .

جواب شبهه‌ی ایشان روشن شد ایشان ظاهراً توجه فرمودند این اشاره به همان مطلبی است که امام صادق فرمودند که تعیین وقت به دست رسول الله بود، اگر رسول الله يؤخر الى ثلث الليل می‌شد همان سنت ، این جا ملازمه هست بین ، روشن شد آقایان یک اصطلاحی دارند که فعل اصولاً ابهام دارد خود فعل دلالت بر وجوب یا استحباب نمی‌کند اصطلاح معروفی است غیر از قول است فعل ابهام دارد. لکن در اینجا فعل ملازم با قول است خوب دقت کنید ، یعنی اگر من كنت اؤخر العشاء الى ثلث الليل این سنت می‌شد که عشاء الى ثلث الليل ، این توجه به این روایت حمران و زراره نداشتند.

در این روایت حمران و زراره معلوم می‌شود امام سلام الله علی حق را به حمران می‌دهند که تعیین اوقات به دست رسول الله بوده خیلی تعبیر لطیفی است دقت بکنید لو لا ان اشق علی امتی لاخرت العشاء یعنی اگر من اخرت العشاء پس مستحب تاخیر عشاء می‌شد لذا هم اهل سنت فتوا دادند مستحب است، همه‌ی نمازها اول وقت مستحب است الا عشاء در ثلث لیل مستحب است در ثلث لیل ، حالا وارد

آن کلمه‌ی ثلث لیل و کیفیت حسابش و ذهاب حمره و کدام یکی مراد هست الان نمی‌شویم آن در بحث فقه ان شاء الله این راجع به این مطلب .

آن وقت شما از آن طرف می‌گویید اقم الصلاة للذک الشمس از آن طرف هم می‌گوید این روایت ، خوب دقت کنید، از این طرف هم شما می‌گویید این سنت فوض الی رسول الله این جمع بین این دو تا چگونه می‌شود ؟

عرض کنیم خدمتان که مراد از جمع بین این ادله این است آن فقهاتی که سابقین خیلی رویش تاکید داشتند این بود آن وقت این اگر ما قبول بکنیم که پیغمبر نماز را در اول وقت خواندند این اشاره به این است که ما یک فریضه در وقت داریم و آن یک رکعت وقت است یک سنت در وقت داریم هر سه رکعت ، چهار رکعت است ، چون نماز اقم الصلاة عرض کردیم کرارا صلاة در اصطلاح روایات و آیات بر رکعت واحد هم اطلاق می‌شود و لذا اتعاب نفس کردند که چرا مستحب کمتر از دو رکعت نمی‌شود و الا بر رکعت واحد هست.

اقم الصلاة للذک الشمس الی غسق اللیل آن وقت این روایت می‌آید می‌گوید پیغمبر سینه در اول وقت جمعش این طور می‌شود یک رکعتش در وقت فریضه است آن سه رکعت دیگر در وقت بودن جزو سنن نبی ، سنن ثابتی رسول الله که جایز نیست اخلاص به آن ، خوب دقت کنید و لذا آن فتوای مشهور اصحاب هم درمی‌آید که من ادرك رکعة من الوقت فقد ادرك الوقت کله، یعنی در حدیث لا تعاد، که می‌گوید لا تعاد الصلاة الا من خمس یکی اش وقت است یعنی یک رکعت . پس با ، روشن شد این نکته‌ی فنی ؟ با جمع بین آیات ، آیه‌ی مبارکه و روایت لا تعاد و روایت زراره و حمران با مجموعه‌ی شواهد این طور درمی‌آید که مراد از وقت در روایت لا تعاد یک رکعت وقت است. اگر یک رکعت هم در وقت نشد آن نماز باطل است اما یک رکعتش در وقت شد آن فریضه است نماز درست است. و از این مطالب دیگر هم درمی‌آید.

دومی اش این درمی‌آید که در روایت فضیل دارد که فرض رسول الله الصلاة رکعتین ، نماز دو رکعت بود آن وقت وهم و سهو و شک در آن دو رکعت نمی‌شود، پس بنابراین این طور می‌شود نسبت به وهم و سهو و شک و این جور چیزها دو رکعت فریضه است نسبت به وقت یک رکعت فریضه است این که عرض کردیم چرا قاعده‌ی سنت و فریضه خیلی مطرح نشد برخورد می‌کردند با این مشکلات حالا این مشکل را می‌شود حل کرد این مشکل خاصی نیست. اقم الصلاة للذک الشمس را با آن روایت جمع بکنیم یک رکعتش می‌شود فریضه سه رکعت دیگرش یا دو رکعت دیگرش یا یک رکعت دیگرش که باید در وقت باشد می‌شود جزو سنن النبی ، آن که اختاره رسول الله .

از این جا ببینید ذی فروع بعد از فروع پیدا می‌شود سر این که ذهن فقیه باز می‌شد در سابق خیلی تفریعات می‌کردند این شد. که یک فرعی هم هست در عروه این فرع را هم دارد به عنوانی که می‌فرماید آن فرع این است که اگر شخصی به او گفتند آقا اذان گفتند یا اذان شنید



نمازش را خواند بعد معلوم شده که نماز نبوده است اشتباه کرده اما که رکعت چهارم در وقت بوده ، نه رکعت اول ، تصور کردید ؟ بعد از

نماز خواندن فهمید وقت نبوده وارد نماز، روشن شد ؟ آیا من ادرك این را می گیرد یا نمی گیرد ؟

یکی از حضار : رکعت اول و دوم فریضه است

آیت الله مددی : بله احسنت .

اولا من ادرك اخيرا هم عرض کردیم روایت من ادرك من الوقت رکعة فقد ادرك الوقت کله نداریم چنین روایتی ، فتوای اصحاب هست اما چنین روایتی نداریم و لذا چون نداریم قدر متیقنش آنجا می شود که فریضه را در وقت ، آن وقت چون رکعت سوم و چهارم یا رکعت آخر این به حساب جزو سنن است بعد از چهار رکعت این معلوم نیست من ادرك آن را بگیرد. شمول من ادرك. روشن شد از این راهی که ما آمدیم یعنی ربطی که پیدا می کند فرائض با فرائض ربط پیدا می کند، یک رکعتی که فریضه است با یک رکعتی که از وقت است با او ربط پیدا می کند با غیرش نه .

به هر حال دیگر وارد این بحث ها نمی شویم فقط چون این بحث فریضه و سنت بسیار تاثیر گذار بود مثال هایی را عرض کردیم و باز بخواهیم وارد بشویم کل فقه، انصافش این مطلب می تواند در کل فقه تاثیر گذار باشد و لکن خوب عده ای از مواردش را عرض کردیم مثل همین نسیان در باب وضوء اگر فراموش کرد یا جاهل بود دست چپ را مقدم کرد عرض کردیم فتوا بر این است که وضویش باطل است اعاده بکند نماز هم خوانده دو مرتبه بخواند لکن روی این مبنای فریضه و سنتی که عرض کردیم احتمال صحت دارد چرا ؟ چون اصل سنت دست فریضه است راست بر چپ مقدم بشود سنت است اخلال به سنت کرده است. اخلال به فریضه نکرده است و عرض کردیم اخلال به سنت در حالا عذر مبطل عمل نیست.

بله بحثی هست در لا تعاد مرحوم نائینی می فرماید لا تعاد مثلا فرض کنید زیادی را شامل نمی شود، نقیصه است مثلا و دیگران ، یا لا تعاد مثلا مرحوم نائینی می فرماید صورت جهل را نمی گیرد لکن عرض کردیم جهل قصوری عن عذر انصافا مشمول لا تعاد هم می شود مشکل ندارد توضیحاتش در محل خودش.

پس بنابراین یک نوع به جای این بحث اطلاق و تقییدی که هست به این صورتی که الان مطرح شده خیلی از مواردی که به عنوان تخصیص است در حقیقت تخصیص نیست . این اگر آمدیم گفتیم مثلا به اینکه من باب مثال این مورد حکمش این است این تخصیص نیست. مثلا همین مثال روزه که عرض کردیم آقایان بنایشان این است که اگر مسافر باشد باید قضا بکند در روایت دارد که اگر در ماه رمضان



جاهلا جاهل بود و سفر کرد و روزه گرفت روزه اش درست است قضا ندارد. این خیال کرد تخصیص زده مثلا خبر واحد عموم کتاب را تخصیص زده است.

و لذا بحث کردند که آیا خبر واحد، عرض کردیم این روایت را قبولش خیلی مشکل است این روایت اصلا مخالف با ظاهر کتاب است، در بحث های گذشته توضیح دادیم و نکته ی اساسی اش این بود حالا در رساله های عملیه هم هست در باب مسافر و مریض درست نیست بگوییم قضا بکند ماه رمضان. ظاهر آیه ی مبارکه اصلا فوت نشده تا قضا بکند، قضا فرع فوت است حالا اگر از این دستگاه ها هست کسی بتواند سریع تا آنجا که من نگاه کردم کتاب صوم را کلمه ی فوت یا فات فقط در یک روایت واحده برای حریز عن ابی عبدالله آمده که مرحوم شیخ هم در کتاب صومشان به این تمسک کردند، شیخ انصاری، به این حدیث تمسک کردند.

اصلا در باب صوم فوت نداریم، در باب صلاة داریم، اقضی ما فات کما فات. در باب صوم عنوان فوت نداریم.

یکی از حضار: استاد این با آن فرمایشتان در باره ی اینکه کتاب در مقام اصل تشریع است ناسازگار نیست.

آیت الله مددی: چرا ناسازگار است؟

یکی از حضار: چون که او در مقام اصل تشریع است یک کسی می گوید فریضه است سنت آمده با آن، نه اصلا سنت تا نیاید اصلا

تشریع کامل نشده است معلوم نیست تشریع چه هست؟

آیت الله مددی: اصل تشریعش این است دیگر ببینید آیه ی مبارکه، می خواهید آیات را هم بخوانید، دو تا آیه است در هر دو مجموعا

چهار عنوان آمده است. می خواهید بخوانید آیه را. فمن شهد منکم الشهر، نه در یک آیه هر چهار تا آمده است. یکی من شهد الشهر، یکی

عنوان مریض، یکی عنوان مسافر یکی عنوان مطیق، چهار تا عنوان در دو تا آیه آمده، می خواهید آیه را بخوانید برای اینکه

یکی از حضار: شهر رمضان الذی انزل فیہ القرآن هدی للناس و بینات من الهدی و الفرقان و من شهد منکم الشهر فلیصمه و من کان

مریضا او علی سفر فعدة من ایام اخر.

آیت الله مددی: تمام این سه قسم، شهد یعنی شاهد به قرینه ی مریض صحیح است، آدمی که در شهر خودش در زندگی خودش و

صحیح و سالم است این وظیفه اش صوم است، مسافر و مریض هم وظیفه شان در خارج ماه ایام اخر غیر از ماه رمضان، ظاهر آیه این است

بحث فوت مطرح نیست. اصلا وظیفه اش این است. این را بعدها متاسفانه در کتاب های فقهی ما هم زیاد شده قضا بکند مسافر قضا

بکند. قضا نیست وظیفه اش خارج از ماه رمضان است. آن وقت اگر آمد اگر مسافر بود جهلا روزه گرفت خوب به چه مناسبت این روزه

درست باشد روایت هم داریم قبول کردند، اما روایت مخالف با ظاهر کتاب است خوب. قبول این مطلب خیلی مشکل است.

چرا چون اصلا امر ندارد امرش اصولا به خارج ماه رمضان است. بعد بخوانید آیهی بعدی را.

یکی از حضار: آیهی بعدی: و اذا سالک عبادی است.

آیت الله مددی: نه ذیل این آیه. آیهی بعد. ادامه. و علی الذین یطیقونه

یکی از حضار: بله، آیهی بعد، ایاما معدودات فمن کان منکم مریضا

آیت الله مددی: ببینید ایاما معدودات فمن کان منکم مریضا او علی سفر باز دو تا را آورد. و علی الذین یطیقونه فدیة، کسانی هم که

مطابق هستند وظیفه شان فدیة است، فدیة یعنی بدل، بدل روزه صدقه بدهند طعام مساکین. فدیة لذا الان عده ای از آقایان تعبیر می کنند

کفاره ی ثقیل آن هم غلط است، کفاره نیست گناهی نیست. فدیة است، فدیة کفاره نیست. کفاره جایی است که گناه انجام داده است.

یکی از حضار: استاد این آیه با هر دو فرض قابل جمع است دیگر یعنی چه؟ هر که مریض بود ایام اخر قضا باشد یا ایام اخر قضا نباشد

آیت الله مددی: خلاف ظاهر است خوب، قضا در جایی است که فوت شده باشد.

یکی از حضار: آن روایت آمده این را دارد تشریح می کند.

آیت الله مددی: روایتی که نداریم که آن می گوید که روزه بگیرد. می گوید روزه گرفت در سفر می گوید خوب درست است. خوب این

به چه حسابی؟

یکی از حضار: یعنی امر داشته آدم جاهل که

آیت الله مددی: ظاهرش این است که امر ندارد. یعنی معلوم شد چهار عنوان است در دو تا آیه دقت کردید.

در یک آیه سه تا عنوان آمده و در یک آیه دیگر هم سه تا عنوان، دو تا عنوانش تکرار شده مریض و مسافر، در یک آیه من شهد دارد و در

یک آیهی دیگر علی الذین یطقیون، عرض کردیم این شاید مثلا خیال فرموده باشید من یک آیه را گفتم چهار عنوان باز گفتم بخوانند که

اشتباه نشود. دو تا آیه است در دو تا آیه مجموعا چهار عنوان آمده در هر آیه ای سه عنوان آمده است.

یکی از حضار: مریض و مسافر مانع هستند امر که هست دیگر

آیت الله مددی: از کجا معلوم.

یکی از حضار: ایام اخر

آیت الله مددی: نه اینها که دیگر به قیاس و ...

یکی از حضار: کتب علیکم الصلاة امر عمومی نیست، ایاما معدودات هم ماه مبارک قبلش کتب علیکم الصیام کما کتب بعد هم

انجام

آیت الله مددی: این اصطلاحا همان طور که آقای طباطبایی هم دارد این اصطلاحا به خاطر این جهت است که شارع مقدس می‌خواسته تدرج در بیان، کما کتب علی الذین من قبلکم، ایام چند روزی بیشتر نیست، برای اینکه سختشان نباشد. ایاما معدودات اشاره می‌کند.

علی ای حال در این مطالب دقت بفرمایید که اثر دارد. حالا این بحث ما هم به همین جا ختمش می‌کنیم. مرحوم نائینی قدس الله نفسه که ما مباحثمان طبق کتاب ایشان فوائد است بعد از این بحث صحیح و اعم وارد بحث مشتق شدند مرحوم آقای خوئی دو بحث اشتراک و استعمال لفظ در اکثر از معنا را هم به کار بردند عرض کردیم مرحوم نائینی عده‌ای از ابحاث را حذف کردند.

البته همان طور که ایشان فرمودند لکن به خاطر بعضی از نکات من یکی دو نکته اولاً در کتاب کفایه آقای خوئی کفایه را نقد کردند بعضی‌ها گفتند اشتراک واجب است در لغت بعضی‌ها گفتند اشتراک محال است در لغت، کفایه هم جواب داده آقای خوئی هم با جواب ایشان، ظاهراً بحث‌ها خیلی بحث استحاله و وجوب در لغت خوب بحث عجیب و غریب است.

به هر حال بعد هم آقای خوئی از مرحوم نائینی نقل می‌کنند که برخی از متأخرین مؤرخین عرب گفتند که اشتراک برای این پیدا شده که مثلاً این می‌رفته یک قبیله‌ای می‌فهمیده که لفظ آب ماء را به یک معنا، یک عشیره‌ی دیگری دیگر می‌رفته به معنای دیگر این‌ها را جمع کردند بر اساس جمع بین اینها این اشتراک در کتب لغت آمده بعد آقای خوئی فرمودند حرف این مؤرخ حجت نیست ظاهراً مرادشان تاریخ الادب اللغة العربیة جرجی زیدان است حالا من نمی‌دانم کجا دیدم که آقای خوئی اسم می‌برند در اینجا در محاضرات اسم نبردند که این را جرجی زیدان در کتاب تاریخ الادب اللغة العربیة نوشته است. و تعجب است از ایشان که می‌گویند در قول این مؤرخ حجت نیست. این مطلب واضح است بدیهی است. مطلب واضح و بدیهی مؤرخ نمی‌خواهد.

شما همین لغتنامه‌ی دهخدا را باز کنید یک لفظی را که می‌آورد می‌گویند به این معنا بعد یک شعر می‌آورد بعد می‌گویند یک معنای نثر می‌آورد یک عبارت دیگر، هر معنایی را که می‌گویند برایش یک شاهد می‌آورد که این معنا برایش استعمال شده است. خوب مسلم بوده که عشائر عرب هم در لهجه و هم در هیأت و در خصوصیات زیادی با هم اختلاف داشتند و تدریجاً لغت موحد شده تقریباً هنوز هم نشده است. هنوز هم لهجه‌ی عراقی غیر از حجازی است، حجازی‌ها غیر از لبنان است، لبنان غیر از مصر است. مصر با الجزایر هنوز موحد موحد نشده است.

این مطلبی که ایشان نقل کرده مطلب درستی است و سر اشتراک در لغت لکن باید یک تکمیلی می کرد و آن اینکه اصولا برای اینکه یک لفظ در یک معنایی وضع بشود احتیاج به غل و زنجیر ندارد همینطور که عرفا استعمال بشود و گفته بشود خودش وضع تحصیل می شود. این طور نیست که یک مؤونه‌ی زائده‌ای بخواهد.

ان شاء الله تعالی ما در بحث حصر عرض کردیم انما با شواهدی که ما داریم معلوم نیست دلالت بر حصر بکند لکن خوب چون استظهار حصر از مواردش می شود اما وضع برای حصرش روشن نیست این دو تا با هم دیگر خلط شده است لکن چون در دنیای اسلام بنا بر این بوده مردم در مناسبت‌های مختلف یا مجالس یا نماز جمعه یا همه‌ی این مفسرین و علما و فقها گفتند که انما برای حصر است این خودش وضع درست می کنند، درست شدن وضع خیلی مؤونه نمی خواهد، همین که بگویند در لغت عرب معروف است در لغت عرب عین برای هفتاد معناست البته من پیدا نکردم اما خوب گفته شده است. ظاهرا از او بیشتر عجوز است برای صد و پنج معنا برایش نقل شده است. همین که گفته می شود و شواهد همین طور است.

یک قصیده‌ای هم هست در مدح رسول الله هم تصادفا هست خیلی فشنگ هم گفته است. آخر هر مصرعش هر بیتش آخرش عین است هر عینی را هم به یک معنا به کار برده است. معروف شده به قصیده‌ی عینی آن که من نوشتم و دیدم بیست و دو بیت است هفتاد بیت نیست، شنیدم که هفتاد بیت هم هست من ندیدم اما این که در بعضی از این کَشکول‌ها چاپ شده من هم استنساخ کردم آن بیست و دو بیت است در مدح رسول الله است و عین به معانی مختلف خودش این مشکل ندارد.

و اما این بحث استعمال لفظ در اکثر از معنا چه حالا اینکه حقیقی باشد مجازی باشد مشترک باشد خوب این بحث‌هایی بوده بسیار طولانی، حالا همین فصول، فصول از قوانین مفصل تر هم اقوال را نوشتند به اصطلاح تحلیل محل نزاع، اولاً تحلیل محل نزاع کرده خیال کرده مثلا مطلب عجیبی است ایشان و آن اینکه مراد این است که یک لفظ در دو معنا به کار برده بشود با آثار آن دو معنا، نه اینکه فقط لفظش مثلا بگوییم اشتریت عینا، یعنی هر چیزی که کلمه‌ی عین بر او صدق می کند. نه اشتریت عینا فرض کنید به عبد هم گفته می شود به طلا هم گفته بشود به نقره هم گفته بشود یعنی اشتریت ذهاباً فضة هر کدام با خصائص خودش اصلا مراد از استعمال لفظ، این را در فصول قرار داده مثلا به عنوان، این اصلا مراد از این بحث این است.

و مشهور و معروف در این بحث از قدیم امکان است و دیدم بعضی از بزرگان از معاصرین از مشایخ ما اشکال کردند که چرا آقایان بحث در امکان کردند، امکان خوب امکان دارد چه مشکل دارد، انما الکلام باید بحث در وقوع بکنند در امکان، عرض کردم من در دوره در بحث‌های سابقم در خلال بحث‌ها عرض کردم.

بینید دقت کنید آن که قدمای اصولیین مطرح کردند امکان است آن که مطرح شده من یک ضوابط کلی را عرض کردم که خیلی مفید است بعضی از اباحت از قرن اول بوده یا دوم بوده لکن چون با این تعبیر نبوده لفظ مشترک در اکثر از معنا خیال می کنند بعد شده است. عرض کردیم در قرن اول و دوم مباحث به صورت فتوای فقهی بوده است بعدها اصطلاح اصولی شده است. این دو تا را. مثلا فرض کنید این بحث به این صورت از وقتی که مطرح شده بحث امکان بوده البته عرض کردم این آقای استادمان آقای سیستمانی که اشکال می کنند اشکال برای ایشان نیست، فخر رازی هم این مطلب را می گوید فخر رازی هم در محصول می گوید که صحیح این است که بحث در وقوع بشود چرا بحث در امکان است؟

حالا بالاتر از این در فصول می گوید وذهب بعضهم الى ان اللفظ مشترك ظاهر في جميع المعاني، در کتاب فصول آورده است. اینها نکات فنی را ظاهرا ملتفت نشدند اما من نکته فنی را لا اقل اینجا بگویم چون بحث مشترک را نمی خواستیم بگویم.

بینید بحثی که بوده اساسا در امکان بوده، چرا در امکان بوده؟ چون ما یک بحث کبروی داریم، یک بحث صغروی در ظهورات داریم مثلا صیغه افعال ظاهر در وجوب هست یا نه، یک بحث کبروی در ظهورات داریم، این بحث کبروی اشتباه نشود چند مورد آقا ضیاء در خلال بحث هایشان دیگران مطرح می کنند آن بحث کبروی این است وجه حجیت ظهور چیست؟

عرض کردیم کرارا مثل مرحوم شیخ انصاری حجیت ظهورات را در رسائل در ابواب ظن آورده ایشان گفته اصل اولی عدم حجیت ظن است الا پنج تا پنج مورد را استثناء کرده یکی اش ظهورات، یعنی چه می خواهد بگوید مرحوم شیخ انصاری وجه حجیت ظهور، ظهور کلام در کشف از مراد متکلم است. یعنی مبنا را در باب حجت نمی دانم روشن شد؟ مراد متکلم این است.

لذا چه گفتند این که شما بگوئید مراد متکلم این است ظنی است، لذا جزو ظن آوردند، روشن شد؟ پس مبنای حجیت ظهور این است که ما کشف بکنیم مراد متکلم را. این یک مبنا که می شود جزو ظن.

مبنای دوم نه یک میثاق عقلایی است آب یعنی آب، نان هم یعنی نان، مراد متکلم هست ما اصلا کار نداریم، هر متکلم اگر ثابت شد که عاقل و قاصد و درست است گفت آب بیاور یعنی آب بیاور، نه مراد من نان بود خوب یعنی چه مراد من نان بود؟ من دنبال کشف مراد او نیستم، اصطلاحا از این تعبیر می کنند به میثاق عقلائی، یا اصطلاحا از این تعبیر می کنند به وصول به مرتبه ظهور یعنی خود کلام باید ظهور پیدا بکند. ما کار به مراد متکلم نداریم یک میثاق.

و لذا عده‌ای از این معاصرین ما شنیدم قائل هستند به اینکه حجیت ظواهر قطعی نیست ظنی نیست. قطع به این معنا روشن شد؟ یک میثاق عقلانی است بنای عقلا بر این است که آب یعنی آب، نان یعنی نان، بیاور یعنی بیاور، بیر معنای بیاور، بیر نیست. هر کدام یک حساب خاص خودش را دارد. این دو تا معنا و لذا

یکی از حضار: آقا این همان تعهد آقای خوئی است؟

آیت الله مددی: نه آن در باب وضع است این مبنای ظهور است نه.

پس بنابراین تا اینجا درست شد؟ و لذا عرض کردم کرارا آقای خوئی یک عبارتی از ایشان در ۱۴۰۸ چاپ شد من هم دارم که مثلاً عبارت کامل الزیارات ظاهر است در اینکه جمیع مشایخ را توثیق کردند، لکن وقتی مراجعه می‌کنید، جمیع روات را، این با کتاب نمی‌سازد درش مجاهیل هستند و ضعفا هستند و کذابین هستند. و لذا حملاً لللفظ علی خلاف الظاهر می‌گوید مراد خصوص مشایخ است.

این نحوه‌ی استدلال درست نیست، اگر لفظ ظاهر در یک معنا بود و این معنا نیامد کلام مجمل می‌شود. به مجرد اینکه بگوییم، روشن شد این خیلی نکته‌ی فنی است، بگوییم آقا این کلام را گفت هر جا هست درستش بکنیم. ظاهرش همه‌ی طبقات است. این ظاهر که نمی‌شود درست باشد پس حملاً لللفظ علی خلاف الظاهر بگوییم مشایخ خوب این که بدتر شد این نکته‌ی حجیت ظهور نیست روشن شد چه می‌خواهم بگویم؟ این نحوه‌ی کانما خیال می‌کنند متکلم یک صحبتی گفت ما هر جوری هست باید یک معنایی برایش بکنیم، خوب هر جور هست دست ما نیست باید ظهور پیدا بکند.

و لذا همیشه عرض کردیم اجمال یک راه دیگری است در کلام، کلام وقتی اجمال پیدا کرد به آن تمسک نمی‌کنیم. نمی‌گوییم حملاً لللفظ علی خلاف الظاهر است حمل بر این معنا بکنیم.

پس نکته‌ی دوم در باب ظهورات روشن شد؟ باید کلام به درجه‌ی ظهور برسد کاری هم به کشف مراد متکلم ندارد. وجه سوم خوب دقت کنید. این وجه سوم مبنایش، لفظ اگر امکان اراده‌ی معنا درش باشد ظاهر در آن است این خودش یک مبنا است این توجه نشده است. خوب دقت کنید. اگر لفظ امکان دارد این معنا مراد باشد این ظاهر است امکان مطابق با ظهور است این که گفتند مشترک امکان استعمال دارد چون روی آن مبناست، همین که امکان استعمال داشت پس ظاهر است و لذا قائل شدند عده‌ای ظاهر فی الجمیع، ظاهر فی الجمیع به آثارش نه فقط به عنوان آن لفظ. اینها توجه نشده در مساله.

پس این که بگویید چرا آقایان بحث امکان را مطرح کردند چون در این یک مبناست در اصل حجیت ظهور، شما مبنا را قبول ندارید بحث، اما یک مبناست در حجیت ظهور همین که امکان اراده شد پس مراد است، خوب دقت کنید.

مثلا همین آیه مبارکه را این عرض کردیم اول در فقه واقع شد مثلا عده را ثلاثة قروء خوب معلوم است چون اهل سنت وقتی طلاق می دادند زن در حیض بود گاهی هم طلاق می دادند زن در طهر بود آنها این طور مثل ما نبودند اینها می گفتند ثلاثة قروء یعنی سه تا حیض یا سه تا طهر ملتزم به آن بشوند ها خوب دقت کنید آن وقت این زمانش فرق می کند اگر در حیض طلاق داد سه تا حیض یعنی این حیضی که الان هست دو تا حیض دیگر هم ببیند این عده اش است.

اگر در طهر طلاق دادند این طهر است البته مشهور است بین اهل سنت که عده از طهر است از حیض نیست. آن کسانی که قائل بودند روشن شد مثالش هم برای شما زدم این بحثی که بود این بود حالا تصادفا در ثلاثة قروء ما شیعه ها طلاق را در حیض درست نمی دانیم، اما در باب متعه انقضاء مدت یا هبه ای مدت را در حیض صحیح می دانیم، حالا در باب باطی دارد عدة المدة قرآن این را ما داریم. آن هایی که می گفتند لفظ مشترک در اکثر از معنا جایز است به این معنا قرآن یعنی وقتی شما زن را به حساب انقضاء مدت شد در عقد منقطع یا هبه کردید گاهی ممکن است در طهر باشد گاهی ممکن است در حیض باشد، در حیض باشد دو حیض در طهر، ببینید دو تا معنا با تمام لوازمش عرض کردم.

اینکه در فصول دارد که آقایان گفتند دو معنا نه دو معنایی که لفظ عین برایش واقع می شود. دو معنا با لوازمش، مثلا اگر عین به معنای عبد هم باشد به معنای طلا هم باشد، اگر عبد باشد خیار عیب دارد، خیار حیوان دارد، اگر عبد نخریده باشد طلا خریده باشد خیار ندارد. ببیند با لوازمش، یعنی وقتی گفت اشتریت عینا هر دو را شامل می شود یعنی با لوازمش اصلا مرادشان این است. این مثال هم برای شما عرض کردیم.

آن وقت در قرن اول و دوم می آمدند روی این مثال ها کار می کردند می شود مراد ثلاثة قروء یعنی سه حیض و سه طهر خوب زمان عده هم عوض می شود در طهر بگیریم سه طهر یک جور است، سه حیض جور دیگری است.

وصلی الله علی محمد و آله الطاهرين

فردا ان شاء الله در بحث مشتق باذنه تبارک و تعالی